

فروغی سیاستمداری در طراز جهانی

تحلیل و ارزیابی اندیشه‌ها و سیاست‌ورزی‌های محمدعلی فروغی

مهرنامه، شماره ۱۸، دی ۱۳۹۰

سید علی محمودی
www.drmaahmoudi.com

«آه اخوی!»

آنقدر بدمان می‌آید از این آدم‌های سالم!»

بلوتوس کبیر

قهوه تلخ

مهران مدیری

۱۳۸۹

مقدمه

محمدعلی فروغی ملقب به «ذکاءالملک» (۱۳۲۱-۱۲۵۴) شخصیتی چندبعدی در تاریخ معاصر ایران است که برپایه تأثیرات مهمی که در سرزمین ما از خود به جای نهاده، کارنامه کوشش‌های نظری و عملی او در خور تأملات جدی و پژوهش‌های گوناگون است. فروغی، ادیب، نویسنده، مترجم، مدرس، مورخ و پژوهشگر فلسفه بود. در کنار این توانایی‌ها، او در تاریخ ایران از سیاستمداران بزرگی است که در دوران بحران‌های سیاسی در عرصه سیاست ایران سربرآورد تا خرد، دانش و تدبیر خویش را برای حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی و نوسازی ایران به کار گیرد.

از درگذشت فروغی حدود هفتاد سال می‌گذرد، اما به دلایل گوناگون شخصیتی است که به درستی در ایران شناخته نشده. او به راستی که بود؟ در ایران معاصر چه کرد؟ چرا از سویی دلمشغولی فرهنگ و ادب ایران‌زمین بود، اما از سوی دیگر در راه انتقال میراث فلسفی مغرب زمین به ایران می‌کوشید و سرانجام در میدان سیاست، کنشگری فعال و گریزپا، اما ژرفاندیش و پیچیده بود؟ به راستی چه فرد یا افرادی را می‌توان با فروغی همانند دانست؟

این مقاله درصدد پاسخگویی به پرسش‌های بالا نیست. هر پرسش در خور پژوهشی مستقل و جداگانه است. در نوشتار حاضر می‌کوشم به این پرسش بنیادین پاسخ بگویم که: آیا ورود فروغی به عرصه سیاست ایران با هدف تحکیم قدرت سلسله پهلوی بود یا خدمت به میهن در جهت حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و نوسازی آن؟ براساس این پرسش، می‌خواهم فرضیه زیر را به آزمون بگذارم: هدف فروغی از ورود به عرصه سیاست ایران، حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران، مدیریت بحران‌های سیاسی داخلی و خارجی آن و گام نهادن در مسیر نوسازی کشور بود.

برای سنجش این فرضیه لازم است اندیشه‌های فروغی را بکاویم تا با تفکرات سیاسی او آشنا شوم. سپس به تبیین سیاست‌ورزی او در دو عرصه ملی و بین‌المللی بپردازیم. از میان اندیشه‌ها و عملکردهای سیاسی فروغی می‌توان دریافت که او در کدام مسیر طی طریق کرده است: در جهت برپایی و حفظ و تحکیم حکومت خودکامه پهلوی یا در راستای خدمت به ایران و حفظ استقلال و ارتقاء جایگاه آن. اما در کنار این

دو ارزیابی نظری و اجرایی، به شرح، تحلیل و نقد متن «خطابه محمدعلی فروغی در مراسم تاجگذاری رضاشاه پهلوی» به عنوان نمونه‌ای شاخص از سیاست‌ورزی فروغی خواهیم پرداخت. این متن می‌تواند پرتوی به ماهیت و نوع سیاستمداری فروغی بیافکند.

روش این پژوهش تحلیل مفاهیم و ارزیابی انتقادی از سویی و به کارگیری هرمنوتیک در چارچوب متن (Text) و زمینه (Context) برای فهم و تفسیر خطابه فروغی از سوی دیگر است. از آنجا که این متن را نمی‌توان و نمی‌باید بدون درک زمینه‌های سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پهلوی قرائت کرد، تا آن اندازه که بستر تاریخی و اجتماعی به درک متن یاد شده کمک می‌کند، به دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی ایران از دو جنبه ملی و بین‌المللی در دوران پهلوی اول و دوم خواهیم پرداخت.

مقاله حاضر با ارائه گزارشی موجز از «زندگی و زمانه فروغی» ادامه می‌یابد، سپس زیر دو عنوان «اندیشه‌ورزی» و «سیاست‌ورزی»، به مهم‌ترین وجوه اندیشه‌ها و عملکردهای او خواهیم پرداخت. آنگاه خطابه فروغی مورد تحلیل و نقد قرار می‌گیرد. «ارزیابی پایانی»، واپسین بخش این نوشتار خواهد بود.

زندگی و زمانه فروغی

فروغی در خانواده‌ای فرهنگی زاده شد. پدرش، محمدحسین فروغی، از ادیبان و شاعران دوران پادشاهی ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه بود. او علوم ریاضی و طبیعی را فرا گرفت و به سه زبان عربی، فرانسه و انگلیسی تسلط یافت. ترجمه *ثروت ملل* و *تاریخ ملل مشرق زمین* را در سال‌های ۲۵ و ۲۶ سالگی به انجام رساند. او در سال ۱۲۷۵ نزد پدرش که نشریه هفتگی تربیت را منتشر می‌کرد، به کار ترجمه و نگارش مقالات فلسفی پرداخت. سپس در مدرسه علوم سیاسی دست به ترجمه متن‌های لازم جهت تدریس در این مدرسه زد. او در سال ۱۲۸۱ به معاونت مدرسه علوم سیاسی و استادی تاریخ برگزیده شد. با صدور زمان مشروطیت و تشکیل نخستین مجلس شورای ملی، فروغی در مقام ریاست دبیرخانه مجلس، نظام‌نامه داخلی مجلس را تنظیم و تحریر کرد. پس از آن، او به نمایندگی مجلس رسید، در مقام وزیر عدلیه (دادگستری)، قانون اصول محاکمات حقوقی را به اجرا درآورد، سپس به عنوان وزیر مالیه (اقتصاد) برگزیده شد و آنگاه در مقام ریاست دیوان عالی تمییز و دیوان عالی کشور قرار گرفت. او در سال ۱۲۹۸ شمسی به عنوان عضو برجسته هیات ایرانی، همراه با وزیر امور خارجه وقت مشاور الممالک انصاری به کنفرانس صلح ورسای رفت. در آن هنگام، وثوق‌الدوله امضاکننده قرارداد معروف ۱۹۱۹ بین ایران و انگلیس، نخست وزیر ایران بود. (۱) فروغی در سال ۱۳۰۱ به عنوان وزیر امور خارجه منصوب شد و سرانجام در سال ۱۳۰۴ در آغاز پادشاهی رضاشاه برای نخستین بار به مقام نخست‌وزیری رسید. هرچند، مدت این مسوولیت کمتر از شش ماه بود (از ۲۸ آذر ۱۳۰۴ تا ۱۵ خرداد ۱۳۰۵)، اما فروغی موفق شد با برگزاری قانونمند انتخابات مجلس ششم، راه ورود مخالفان رضاشاه، یعنی چهره‌های باکفایت و برجسته ایران را به مجلس باز کند. در میان آنان، می‌توان از سیدحسن مدرس، محمد مصدق، حسن مستوفی، (مستوفی‌الممالک) حسن پیرنیا (مشیرالدوله) و حسین پیرنیا (موتمن الملک) نام برد. مراسم تاج‌گذاری رضاشاه پیش از گشایش مجلس ششم، یعنی روز چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ برگزار شد که در ادامه مقاله به آن خواهیم پرداخت. کمتر از دو ماه پس از مراسم تاج‌گذاری، رضاشاه فروغی را از سمت نخست‌وزیر برکنار کرد و مستوفی‌الممالک را به جای او نشانید.

دوره دوم نخست‌وزیر فروغی از ۲۶ شهریور ۱۳۱۲ آغاز شد و تا ۱۲ آذر ۱۳۱۴ ادامه یافت. در این دوره، رضاشاه به ترکیه سفر کرد و واقعه مسجد گوهرشاد روی داد و تیمور تاش وزیر دربار و محرم اسرار رضاشاه در زندان درگذشت. همچنین می‌باید در این دوره از برپایی کنگره هزاره فردوسی و افتتاح دانشگاه تهران هر دو در سال ۱۳۱۳ یاد کرد. در انتخابات دوره دهم مجلس شورای ملی که در ماه‌های نخست سال ۱۳۱۴ برگزار شد، حسین دادگر (عدل‌الملک) که در سه دوره گذشته ریاست مجلس را عهده‌دار بود و به عنوان نماینده اول تهران انتخاب شده بود، پیش از گشایش مجلس دهم گرفتار آتش غضب رضاشاه شد و از ایران تبعید گردید. پیش از این، در سال ۱۳۱۲ جعفرقلی اسعد (سردار اسعد بختیاری) وزیر جنگ دولت فروغی به اتهام توطئه علیه سلطنت به دستور شاه بازداشت شد و در زندان، چنان‌که گفته‌اند، با تزریق سم کشته شد؛ یعنی درست همان روزی که پنج تن از سران بختیاری و قشقایی و بویراحمدی، که به همین اتهام در دادگاه نظامی محکوم شده بودند، در زندان قصر اعدام شدند. فرجام دوره دوم نخست‌وزیر فروغی این بود که رضاشاه با فریاد «زن ریش‌دار» او را به گونه‌ای توهین‌آمیز و بی‌ادبانه از اتاق خود بیرون کرد و همان روز (دهم آذر ۱۳۱۴) فرمان به برکناری او داد. (۲) فروغی تا شهریور ۱۳۲۰ نزدیک شش سال خانه‌نشین و منزوی شد. در این دوره است که اوقات خود را یکسره صرف پژوهش، نگارش و ترجمه می‌کند و سیر حکمت در اروپا، حکمت سقراط و آیین سخنوری را می‌نویسد، به تحقیق در آثار بزرگان ادب فارسی می‌پردازد و دست به تصحیح و نشر گلستان و بوستان سعدی و شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی می‌زند و رساله رنه دکارت با عنوان گفتار در روش راه بردن به عقل را به فارسی برمی‌گرداند.

دوره سوم نخست‌وزیری فروغی حدود شش ماه به طول انجامید، یعنی از ۵ شهریور تا ۱۸ اسفند ۱۳۲۰. این دوره مصادف است با برکناری رضاشاه از قدرت و برگزیدن محمدرضا شاه به جای او، اشغال سرزمین ایران از سوی ارتش‌های انگلیس و شوروی و دیپلماسی نیرومند فروغی در مذاکره با این دو قدرت در جهت محدود کردن حضور و تحرکات نیروهای اشغالگر در چارچوب قانون و خروج آنان از ایران پس از پایان یافتن جنگ جهانی دوم. فروغی اینک در سال‌های پیری و بیماری، متن استعفای رضاشاه را می‌نویسد، به اخراج آلمانی‌ها از ایران جامه عمل می‌پوشاند، به لطایف الحیل جانشینی محمدرضا را به متفقین می‌قبولاند تا در بحرانی‌ترین روزهایی که بر ایران و ایرانیان می‌گذرد، کشور از هم بپاشد و قطعه‌قطعه نشود. او پیشنهاد سر ریدر بولار وزیر امور خارجه انگلستان مبنی بر تغییر رژیم به نظام جمهوری با ریاست جمهوری خود را رد می‌کند، زیرا می‌اندیشد که این کار به اغتشاش و درگیری می‌انجامد و شیرازه امور را در آتش سوزان اختلاف و چنددستگی از هم می‌گسلد. (۳) کار فروغی در شرایط حساس اخراج رضاشاه از قدرت و از کشور، اشغال ایران، ورشکستگی اقتصادی، ناامنی، شورش زندانیان، درگیری میان مردم و پاسبانان و مأموران دولتی، دشوارتر از آن بود که بر سادگی قابل تصور باشد. اما او با یک طراحی پیچیده سیاسی چندوجهی - که در ادامه ذکر خواهد شد - اوضاع آشفته را به تدریج مهار می‌کند و با مهارتی مثال‌زدنی، ایران را از درافتادن در هاویه هرج و مرج، کشمکش داخلی و جنگ و خونریزی باز می‌دارد.

فروغی به روایت نصرالله انتظام که در دوره نخست‌وزیری سوم فروغی وزیر دربار و هم رئیس تشریفات دربار بود، پس از قوام یافتن بساط سلطنت و گرد آمدن افراد سخن‌چین و اهل سعایت و بدگویی به گرد شاه جوان، درمی‌یابد که دوران سیاست‌ورزی او به سر آمده است. آنگاه که وزن دفاع انتظام از فروغی در برابر

شاه، از قوتِ تهمتِ دیگران کاستی می‌یابد، فروغی که پس از معرفی چند وزیر به مجلس با اکثریتی ضعیف رأی اعتماد می‌گیرد، از مقام خویش استعفا می‌دهد. انتظام به شاه گوشزد می‌کند که برکناری فروغی کاری خطا است و برای او گران تمام می‌شود. شاه با این کلمات که: «ماندن او به دلایلی ممکن نیست.»، از انتظام چاره‌جویی می‌کند. انتظام می‌گوید باید کاری آبرومند به او پیشنهاد شود. در نتیجه، موضوع سفارت کبرای واشنگتن برای فروغی مطرح می‌شود و او آن را می‌پذیرد. اما پیش از آنکه فروغی بار دیگر جامه سفارت به بزرگند، در بستر بیماری می‌افتد و روز پنجم آذرماه ۱۳۲۱ در سن ۶۷ سالگی جهان را بدرود می‌گوید. (۴)

اندیشه‌ورزی

در مکتوبات به جا مانده از فروغی می‌توان منظومه اندیشه‌های او را تبیین کرد. در اینجا صرفاً به نمونه‌هایی از دیدگاه‌های نظری فروغی می‌پردازم:

۱. فروغی در مقاله «استقلال فرهنگی ملت‌ها» با یاد کردِ «اصول حقوق بشری»، از حق حیات افراد و اهمیت آن سخن می‌گوید. او بر پایه حق حیات افراد، موضوع حق حیات اقوام و ملل را به عنوان دیدگاه شخصی خویش به میان می‌آورد و می‌پرسد: «استقلال قومی را گرفتن چه ضرری به عالم وارد می‌آورد؟ یک مدت دلیلی که پیش خود می‌آوردم فقط عاطفه بود؛ یعنی می‌گفتم چون همه اقوام و ملل به استقلال و آزادی علاقه و عشق دارند، سلب آزادی از آنها ظلم خواهد بود و نباید مرتکب شد. بعدها به نکته‌ای برخوردیم که گمان می‌کنم اصل رعایت استقلال ملل را، گذشته از عاطفه، استدلالی هم می‌کند و آن این است که استقلال اقوام و ملل برای ترقی نوع بشر لازم است.» (۵) فروغی در پایان این مقاله تصریح می‌کند که از ملت‌هایی که پیشینه تمدن و فرهنگ عالی دارند، توقع بیشتری هست که این مقام را حفظ کنند و می‌افزاید: «گمان می‌کنم حاجت به یادآوری نباشد که ملت ایرانی نظر به سوابق تمدن و تربیتی که دارد، در میان ملل از این بابت بیش از بسیاری دیگر محل توقع است و بنابراین، وظیفه‌اش سنگین‌تر است.» (۶)

۲. فروغی در مقدمه بر نسخه تصحیح شده گلستان و بوستان سعدی به دعوت این شاعر بزرگ از «پادشاهان و صاحبان اقتدار به حُسن سیاست و دادگری و رعیت پروری» تأکید می‌گذارد تا به سیاست پیشگان روزگار خود درس انصاف و مردم‌داری بدهد. او سپس به شجاعت سعدی در حقیقت‌گویی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «از خصایص شگفت‌انگیز سعدی، دلیری و شهامتی است که در حقیقت‌گویی به کار برده است. [...] شیخ سعدی، فقیه گوشه‌نشین، حقایق را به نظم و نثر بی‌پرده و آشکار چنان فریاد کرده که در هیچ عصر و زمانی کسی به این صراحت سخن نگفته است، و در همان هنگام تنها به صاحبان اقتدار دنیا نپرداخته، بلکه از تشریح احوال زاهد و عابد ریایی و قاضی فاسد و صوفی‌دنیادار و پوچ بودن عبادت و ریاضتی که از روی صدق و صفا نبوده و نظر به خیر خلق نداشته باشد، خودداری نکرده است.» (۷) فروغی سپس با اشاره به عقاید دینی سعدی به عنوان شخصی متدین و مذهبی و حتی متعصب، تصریح می‌کند که او «تعصب و دین را هیچ‌گاه دست‌آویز آزار مخالفان دین و مذهب خود نمی‌سازد و جفاکاری با ایشان را روا نمی‌داند. سراپا مهر و محبت است و خویش و بیگانه و دوست و دشمن را مورد رأفت و انصاف و مروت می‌دارد. به راستی انسان دوست و انسانیت‌پرست است. حس همدردی او به ابناء نوع بی‌نهایت است و جز به مردم‌آزار و ظالم، با همه کس مهربان است، تا آنجا که سزای بدی را هم نیکی می‌خواهد.» (۸) فروغی بدین‌سان باورهای دینی خود را

با تشریح و تصدیق دینداری سعدی به آفتاب می‌افکند تا همگان بدانند که او دینداری انسان‌دوست، آزاداندیش، مخالف ستمگر و جانبدار ستم‌دیده است، از دین استفاده ابزاری نمی‌کند، اصل تساهل و مدارای مذهبی است، دشمنی و کینه‌توزی را مردود می‌داند و بدی را با نیکی پاسخ می‌دهد.

۳. جهان‌گرایی فروغی آنجا آشکار می‌شود که او با یاد کرد فردوسی، مولوی، سعدی و حافظ به عنوان «نمونه کامل انسان متمدن حقیقی» تاکید می‌کند که: «اگر نوع بشر روح خود را به تربیت این رادمردان پرورش می‌داد، دنیا که امروز جهنم است، بهشت می‌شد. آثار این بزرگواران خلاصه و جوهر تمدن چنددهزار ساله مردم این کشور است و ایرانیان باید این میراث‌های گرانبها را که از نیاکان به ایشان رسیده است قدر بدانند...» (۹) فروغی در نوشته‌های دیگر نیز دغدغه خاطر و نگرانی خویش را از جنگ میان کشورها، کشتار بی‌رحمانه انسان‌ها و ویرانی‌های تمدن‌سوز در جای‌جای جهان یادآور می‌شود. او از این اندیشه‌ها و دلمشغولی‌ها به آموزه تعامل با نظام بین‌المللی روزگار خویش می‌رسد که تبلور آن «جامعه ملل» است. او در «گزارش در مجمع اتفاق ملل (۱۳۰۸)» حکومت ایران را به همکاری فعال با جامعه ملل فرا می‌خواند و فلسفه آن را شرح می‌دهد: «اولاً، نمایندگان دولت مخصوصاً آنها که برای این کار بیشتر فراغت دارند باید مطالعات به عمل آورند. هم خود در کارها صاحب‌نظر شوند، هم دولت را از آنچه باید کرد مستحضر سازند. ثانیاً دولت هم خود بیشتر به آن مسائل توجه فرماید و در مهمات آن امور اتخاذ نظر کرده به نمایندگان خود دستور لازم بدهد، تا آنها در مواقع مناسب اقدامات مقتضیه را بنمایند. و در این مورد باید به خاطر داشت که دخالت دولت در این امور موجبات عدیده دارد که یکی از آنها تحصیل اعتبار و داشتن سر میان سرها است ولی از این مهم‌تر آن است که در حقیقت پیشرفت کار جامعه ملل برای دول ضعیف مخصوصاً ضرورت دارد. از این گذشته، ما اگر مراقب و هوشیار باشیم، در بسیاری از مواقع می‌توانیم از کارهای جامعه [ملل] استفاده کنیم، چنان‌که بسیاری از دول دیگر کرده و می‌کنند.» (۱۰)

۴. فروغی بر این باور است که ایرانیان صلاحیت و اهلیت اداره کشور خود را دارا هستند. او در پاسخ به مطبوعات انگلیسی می‌نویسد: «ایرانی‌ها که ظرف سه هزار سال تاریخ ملی خود، مملکت خود را در کمال خوبی اداره کرده و غالباً جزء دول معظمه بلکه اعظم دول بوده، و هر وقت بر حسب پیش آمد روزگار لطمه به آنها وارد آمده در اندک مدتی جبران آن را نموده‌اند، چگونه نمی‌توانند مملکت خود را اداره کنند؟» (۱۱) اما از سوی دیگر، فروغی دلواپس ایران و مردم آن است. او نگران است که ایرانیان خود را برای زیستن در جهان امروز آماده نسازند و از مدار جامعه جهانی خارج شوند. در نگاه او، «هر قومی که خود را لایق و مستعد می‌سازد، مخدوم می‌شود و ملت بی‌لیاقت، خادم خواهد بود؛ چنان‌که افراد مردم به حسب استعداد و لیاقت، بعضی آقا و جماعتی نوکراند، چون این ترتیب طبیعی و مقرون به عدالت است، چاره هم ندارد. [...] باید کاری کرد که ملت ایران ملت شود و لیاقت پیدا کند، والا زیر دست شدنش حتمی است. زبردست ترک نشود، زیر دست عرب- که عنقریب تربیت شده انگلیس خواهد بود- می‌شود، و اوضاعی که امروز در ملت ایران می‌بینیم، جای بسی نگرانی است.» (۱۲)

مراد فروغی از این سخن که «باید کاری کرد که ملت ایران ملت شود» چیست؟ می‌توان دریافت که فروغی در این عبارت، ملت را به معنی «دین» به کار نبرده، بلکه مقصود او از ملت معادل انگلیسی *Nation* است؛ به این معنی که ایرانیان با درک مفهوم «ملی» بپذیرند که صرف‌نظر از هویت فردی، خانوادگی، قومی،

قبیله‌ای و طایفه‌ای، همگی شهروندان یک ملت‌اند. پس از خودآگاهی جمعی نسبت به این مفهوم و پذیرش آن است که می‌توان در مورد دو مفهوم بنیادین «امنیت ملی» و «منافع ملی» به وفاق و اجماع رسید. فروغی اندیشناک ایران است. او از سویی راه توسعه و پیشرفت ایران را می‌داند و می‌نماید، اما از سوی دیگر، به جای «حقیقت‌طلبی و فداکاری و همت و غیرت و شهامت» در مردم ایران چیزهای دیگری می‌بیند. می‌بیند و بدون پرده پوشی و ظاهرسازی و فریبکاری، آن چیزهای دیگر را آشکارا بیان می‌کند: «افراد مردم ایران مطلقاً یک منظور و مطلوب دارند و آن پول است، و برای تحصیل پول از هر طبقه و جماعت باشند، گذشته از دزدی و مسخرگی و هیزی، فقط یک راه پیش گرفته‌اند که به اسامی مختلف آنتریگ بازی و حقه‌بازی و تملق و هوچیگری و شارلاتانی و غیره خوانده می‌شود و اسم جامع آن بی‌حقیقتی است، و از این جهت است که ایرانی‌ها هیچ وقت با هم اتحاد و اتفاق نمی‌کنند، و شما از اوضاع گذشته و حال دنیا خبر دارید می‌دانید که هیچ وقت بی‌حقیقتی و نفاق، هیچ قومی را به جایی نرسانده و هر وقت هر ملتی به مقامی رسیده، امری معنوی را در نظر داشته و حقیقت‌طلبی و فداکاری و همت و شهامت او را به حرکت درآورده و به اتفاق و اتحاد، مطلوب خویش را حاصل نموده است.» (۱۳)

۵. فروغی می‌کوشد تصویری واقع‌بینانه و بدون حب و بغض از غرب به ایرانیان نشان دهد. او که راه چاره مشکلات ایران را «تربیت» و «اخلاق» می‌داند، در مورد تأسیس مدارس و موسسات علمی و انتشار مجلات علمی و ادبی و صنعتی و همچنین ترجمه و تألیف و چاپ کتاب‌های مفید و دعوت از استادان خارجی به ایران و اعزام جوانان با استعداد و با انگیزه به خارج از کشور تأکید می‌گذارد. (۱۴) این همه، بدون برقراری پیوندهای مستحکم با غرب متمدن بدست نمی‌آید. تصویر فروغی از غرب و غربیان، بسیار روشن و شفاف است. او می‌نویسد: «در این باب هیچ کس از جهت فرنگی مآبی و تجدد به من نمی‌رسد، الا این که من وقتی که به اوضاع فرنگستان نگاه می‌کنم، آکادمی‌ها و مدارس عالیه و کارخانه‌های صنعتی و تئاترهای اخلاقی و موزه‌ها و لابراتوارها و حکما و علما و ادبا و هنرمندان را می‌بینم. مدعیان من، قهوه‌خانه‌ها و فاحشه‌خانه‌ها و رقص‌خانه‌ها را تماشا می‌کنند که نسبت به آن موسسات عالیه در اقلیت ضعیفی هستند و غالباً هم اهل خود فرنگستان در آنجا آمد و رفت نمی‌کنند و تله پول برای خارجی‌ها است.» (۱۵)

فروغی همان‌گونه که دو روی سکه تمدن غرب را به آفتاب می‌افکند، از آفتابی کردن احوالات ایرانیان نیز درنگ به خود راه نمی‌دهد. او دنبال عوام‌فریبی و مریدپروری نیست که مجیز هموطنان کژ رفتار خویش را بگوید تا به هواداری از او به خیابان‌ها بریزند و به نفع شخص او ابراز احساسات کنند و شعار بدهند. این است که در ادامه مکتوب «تأثیر رفتار شاه در تربیت ایرانی» می‌نویسد: «طول نمی‌دهم. مقصود این است که امروز ملت ایران نه خداپرست است، نه وطن‌دوست و نه آزادی‌خواه، نه شرافت‌طلب، نه دنبال ناموس، نه طالب هنر، نه جویای معرفت. باید کاری کرد که مردم از شارلاتانی و هوچی‌گری و انترنگ‌بازی مأیوس شوند و دست بردارند. در آن صورت ناچار متوجه کار و هنر و کمال می‌شوند و همت و غیرت پیدا می‌کنند، حقیقت‌طلب می‌شوند و دولت هم اگر نکند، خود شان اسباب تحصیل معرفت را فراهم می‌کنند و با امنیت و عدالتی که دولت برقرار می‌کند، دنبال اقتصادیات هم می‌روند و مثل سایر ملل، ثروت و قدرت و شرافت مملکت خویش را ترقی می‌دهند.» (۱۶)

بدیهی است که فروغی آنچه درباره صفات و خلیات ایرانیان گفته است، در مورد بخش‌هایی از مردم ایران صدق می‌کند. او به‌گونه‌ای تلویحی و غیرمستقیم، میان افرادی از ملت ایران و نوع ایرانیان تفاوت می‌گذارد. برداشت او از جماعت‌هایی از ایرانیان یک چیز است و کلیتی به اسم ملت ایران، چیزی دیگر. از همین رو است که در مقاله «ایران را چرا باید دوست داشت؟» در باب استعداد و توانایی و جایگاه بلند فرهنگی و تمدنی مردم ایران می‌نویسد: «هیچ‌گاه تند باد حوادث که به ایران و مردم آن هجوم آورده، چراغ معرفت را در آن مملکت و آتش ذوق و شور را در دل ایرانیان به کلی خاموش ننموده [...] قوم ایرانی هرگاه شوکت و سیادت داشته قدرت خود را برای استقرار امنیت و آسایش و رفاه مردم به کار برده، اقوام زیردست خویش را به ملامت و رأفت اداره کرده، مزاحم آداب و رسوم و زبان و خصوصیات قومیت آنها نشده، هرگز به تخریب آبادی‌ها و قتل عام نفوس نپرداخته و با آنکه از طرف دشمنان مکرر به بلیات نهب و حرق و قتل و چپاول گرفتار گردیده، هنگام قدرت درصدد تلافی برنیامده است.» (۱۷) فروغی در ادامه با ژرف‌نگری و نکته‌سنجی، داوری خود را در مورد ایرانیان تدفیک می‌کند و می‌افزاید: «در همه دوره سه هزار ساله تاریخ ما از صاحبان شوکت، آنها که ایرانی حقیقی بوده‌اند، نام خود را به عملیاتی مانند فجایع آشوریان و بابلیان و چنگیزیان و تیموریان و امثال آنها ننگین ننموده‌اند. آزار و اذیت و قتل و غارت و ویرانی و تعصب جاهلانه در مملکت ایران کمتر وقتی از خود ایرانیان ناشی شده و اغلب کار خارجیان یا از تأثیر نفوذ ایشان بوده است.» (۱۸)

اندیشه‌های سیاسی فروغی برآیند شناخت عمیق تاریخ، فرهنگ، تمدن، دین، اخلاق و سیاست ایرانیان از سویی و آگاهی نسبت به بنیان‌های فکری، فلسفی، تاریخی و سیاسی مغرب زمین از سوی دیگر است. بر این اساس، زاویه نگاه فروغی به ایران و مسائل آن، هم درونی و هم برونی است. چنان‌که گذشت، فروغی در روزگار خود، حقوق بشر را در رابطه با افراد و ملت‌ها مطرح می‌کند و با نقد جامعه ایران از رهگذر حقیقت‌جویی، از مروت و بردباری مذهبی، آزاداندیشی، ظلم‌ستیزی و نفی استفاده ابزاری از دین به شدت دفاع می‌کند. او در کنار مفهوم «ملی» دلبسته «جهان‌گرایی» است و این مفهوم را در آموزه‌های شاعران بزرگ ایرانی می‌یابد. او از سویی به شایستگی ایرانیان در رقم زدن دفتر سرنوشت خویش تأکید می‌گذارد، اما از سوی دیگر دلواپس آن است که ایرانیان از جهان پیرامون خود غافل شوند و فرزند زمان خود نباشند. او فضایل و رذایل اخلاقی ایرانیان را در کنار هم و با هم می‌بیند و از رسوخ «بی‌حقیقی» و «نفاق» در میان ایرانیان اندیشناک است. او در شناخت دانش، فرهنگ و تمدن مغرب زمین، بنیان‌های علمی، فلسفی و صنعتی را اصل می‌داند و به مدعیان خود اشاره می‌کند که موجودیت غرب را در اماکنی مانند رقص‌خانه‌ها و فاحشه‌خانه‌ها می‌بینند.

سیاست‌ورزی

اگر آغاز فعالیت‌های حکومتی فروغی را هنگام صدور فرمان مشروطیت در حدود سی سالگی بدانیم که به ریاست دبیرخانه مجلس منصوب شد، با در نظر گرفتن ایام خانه‌نشینی، او کم و بیش مدت سی سال در سمت‌های نمایندگی مجلس، وزارت، دادگستری و نخست‌وزیری، سکان دار سیاست داخلی و خارجی ایران بوده است. اکنون به نمونه‌هایی اندک از نوع سیاست‌ورزی فروغی می‌پردازیم تا معلوم شود که او با هدف

خدمت به میهن و کمک به توسعه و پیشرفت کشور به خدمات دولتی وارد شد و یا از رهگذر خدمت به خاندان پهلوی، در پی ارضای حس جاهطلبی و ثروت اندوزی و قدرت طلبی خویش بود.

۱. فروغی را می توان در پی فروپاشی سلسله قاجاریه و برآمدن جنبش مشروطه خواهی مردم ایران، سیاستمدار موسس نامید. اگرچه نهادهای سیاسی، فرهنگی، علمی، اجتماعی، اقتصادی، حقوقی، قضایی و نظامی ایران در دوران رضاشاه شکل گرفت، اما سررشته دار اصلی نوسازی ایران فروغی بود. در واقع، دانش، تجربه، تدبیر، دوراندیشی و شناخت دقیق او از اوضاع ایران و دگرگونی های جهانی، ایران را وارد مرحله نوسازی کرد. نمونه های این نهادسازی ها عبارت اند از: مقدمات کشیدن راه آهن سراسری، نظام وظیفه اجباری، تغییر نام ماه ها، الغای القاب، تشکیل ثبت احوال و صدور شناسنامه، انحصار قند و شکر، تغییر و منظم کردن مقیاس ها، موسسه دفع آفات حیوانی، خرید هواپیمای یونکرس، تأسیس دانشگاه تهران، تأسیس فرهنگستان، ساختن آرامگاه فردوسی، و برگزاری کنگره هزاره فردوسی. (۱۹)

۲. چنان که گذشت، فروغی به همراه مشاور الممالک انصاری وزیر امور خارجه در دولت وثوق الدوله برای شرکت در کنفرانس صلح ورسای در سال ۱۲۹۸ شمسی (۱۹۱۹ میلادی) به پاریس رفت. این سفر مصادف بود با امضای قرارداد ۱۹۱۹ میان ایران و انگلیس که در عمل ایران را تحت الحمایه انگلیس قرار می داد. هیأت ایرانی در پاریس با کارشکنی های انگلیسی ها روبه رو شد. انگلستان در پس پرده براساس قرارداد ۱۹۱۹- که به قرارداد وثوق الدوله معروف شده بود- در کار دسیسه چینی برای تقسیم ایران بود. دولت وثوق الدوله نیز، شوربختانه، هیأت را به حال خود رها کرده بود و حتی در میانه ماموریت خطیر این هیات، وزیر امور خارجه را از کار برکنار کرد.

فروغی در آن هنگام نامه ای به تهران می فرستد که حاوی نکات بسیار مهم و عبرت آموزی است. او می نویسد که نزدیک پنج ماه است در پاریس هستیم، اما به کلی از اوضاع کشور و سیاست دولت و مذاکراتی که با مقامات انگلیسی کرده اند و سیاستی که می خواهند در پیش بگیرند بی خبریم. فروغی به شدت رنجیده خاطر و گله مند است که: «یک کلمه دستورالعمل و ارائه طریق به ما نرسیده، حتی جواب تلگراف های ما را به سکوت می گذرانند. سه ماه است از رئیس الوزراء [وثوق الدوله] دو تلگراف نرسیده...» (۲۰) سخن مهم تر فروغی آن است که دولت انگلستان با فرصت طلبی می خواهد امور ایران را از نظر سیاسی و اقتصادی به دست خودش بگیرد. فروغی سپس از ناکامی و شکست انگلستان در این باره پرده برمی دارد و می نویسد: «چون اوضاع دنیا و هیاهوی ما در پاریس [منظور او، فعالیت های سیاسی، حقوقی و دیپلماتیک و رسانه ای هیأت ایرانی است] طوری پیش آورده که صریحاً و برحسب ظاهر نمی توانند بگویند ایران را به ما واگذار کنید، می خواهند ایرانی ها را وادار کنند که خودشان امور خود را به آنها واگذار کنند و امیدوار هستند که این مقصود در تهران انجام بگیرد و وجود ما در پاریس مخل این مقصود است...» (۲۱)

فروغی در ادامه این نامه از قدرتمندان جا خوش کرده در تهران انتقاد می کند که به فکر خود و مصالح شخصی خود هستند. «ایران نه دولت دارد، نه ملت.» انگلستان مجبور شده هر روز ایران را «تمام و مستقل» بخواهد. «فقط کاری که انگلیس می تواند بکند همین است که خود ما ایرانی ها را به جان هم انداخته پوست یکدیگر را بکنیم و هیچ کاری نکنیم و متصل به او التماس کنیم که بیا فکری برای ما بکن!...» (۲۲) فروغی در ادامه این نامه تاریخی- که در آن زمان تکثیر شده بود و در تهران دست به دست می گشت-، رای

سیاسی خود را درباره چگونگی رابطه و تعامل با دولت انگلستان چنین ابراز می‌دارد: «البته من می‌گویم ایرانی‌ها با انگلیس نباید عداوت بورزند. برعکس، عقیده من این است که نهایت جد را باید داشته باشیم که با انگلیس دوست باشیم و در عالم دوستی از او استفاده هم بکنیم. اما این همه مستلزم آن نیست که ایران در مقابل انگلیس کالمیت بین یدی الغسال [مانند مرده‌ای در دست مرده شوی] باشد. من خودم این فقره را کتباً و شفاهاً به انگلیسی‌ها گفته‌ام و می‌گویم؛ تصدیق می‌کنند. اما چه فایده، یک دست بی‌صداست...» (۲۳)

فروغی هنگامی که در دوره نخست‌وزیری مخبرالسلطنه هدایت به عنوان سفیر کبیر ایران به ترکیه رفته بود، طی همین مأموریت به ریاست هیأت نمایندگی ایران در جامعه ملل برگزیده شد. او یک دوره نیز به ریاست جامعه ملل انتخاب شد.

۳. رخداد مسجد گوهرشاد در سال ۱۳۱۴ که در پی تغییر کلاه و اجباری شدن لباس متحدالشکل به وقوع پیوست، آزمون دیگری برای فروغی در جهت سیاست‌ورزی خاص او بود. به دنبال سخنرانی تحریک‌آمیز بهلول واعظ، شماری از مردم مشهد به هیجان آمدند و به خانه مراجع بزرگ مذهبی رفتند. اما مراجع با مذاکرات محمد ولی اسدی استاندار خراسان و نایب التولیه آستان قدس - که رابطه‌ای نزدیک با آنان داشت - خود را در ماجرا داخل نکردند.

با حمله نظامیان همراه با توپ و مسلسل به جماعت معترض، صدها نفر به قتل رسیدند و بهلول از صحنه گریخت. وقتی رضاشاه از مصلحت‌جویی اسدی در دور کردن مراجع از واقعه و مخالفت قبلی او با کلاه شاپو و لباس متحدالشکل آگاه شد، با عصبانیت خواستار محاکمه او در دادگاه نظامی گردید. واکنش فروغی به این رخداد، رضاشاه را غضبناک کرد، زیرا فروغی کار نظامیان در سرکوب مردم را تایید نکرد و بدون اینکه به شاه شادباش بگوید، به شفاعت محمد ولی اسدی برخاست که پدر داماد او بود. در همین هنگام، محمدحسین آیرم، چهارمین رئیس نظمیه رضاشاه، متن تلگرافی را به شاه نشان داد که فروغی در پاسخ فرزند خود مخابره کرده و در آن نوشته بود: در کف شیر نه خونخوارهای / غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای. بدین‌سان بود که رضاشاه با فریاد «زن ریش‌دار»، فروغی را از کار برکنار کرد و به خانه فرستاد. جانشین فروغی، محمد جم وزیر کشور دولت فروغی بود. دو هفته بعد، محمدولی اسدی به حکم دادگاه نظامی اعدام شد و فرزندان او علی‌اکبر اسدی (داماد فروغی) و سلمان اسدی، دستگیر و زندانی شدند. (۲۴)

۴. فروغی با آبروی رفته رضاشاه کاری نمی‌توانست کرد، اما کوشید تا حدامکان آب رفته را به جوی بازگرداند، یعنی در فرجام کار رضاشاه تدبیری به کار گیرد در بازپس‌گرفتن املاک و اموالی که شاه به زور از مردم ستانده بود. رضاشاه در راه خروج از کشور در اصفهان توقف کرده بود که فروغی دو دوستدار او یعنی ابراهیم قوام (قوام‌الملک) و محمد سجادی را به این شهر گسیل کرد و طی نامه‌ای با رضاشاه از تمهید «هبه‌نامه» سخن گفت. سازوکار فروغی آن بود که شاه اموال و املاک خود را به فرزندش محمدرضا صلح کند، «تا به مقتضای مصالح کشور به مصارف خیریه و فرهنگی و غیره، به طریقی که صلاح بدانند، برسانند.» هنگامی که هبه‌نامه به تهران رسید، فروغی به شاه جوان آموخت که با صدور فرمانی آن املاک و اموال را به دولت واگذارد تا «پس از رسیدگی به شکایات کسانی که نسبت به املاک خود ادعای غبنی دارند، از محل همین املاک رفع ادعا بشود» و بقیه آن «به منظور ترقی کشاورزی و بهبود حال کشاورزان، ترقی اوضاع شهرها، ترقی صنایع و بهبود حال کارگران، ترقی فرهنگ و بهداری»، یا به فروش برسد و یا در ملک دولت

نگهداری شود. (۲۵) بدین‌سان، فروغی در رفع ظلم از صاحبان املاک و اموال توفیق یافت، بدون اینکه کاری به این بزرگی به کشمکش و دشمنی و درگیری بیانجامد و یا بر سر آن دست به هیاهوی تبلیغاتی بزند.

۵. مدیریت بحران سیاسی و اجتماعی پس از سرنگونی رضاشاه از سوی فروغی ابعادی گسترده دارد که پرداختن به همه آنها از حوصله این نوشتار خارج است. فروغی می‌بایست با تدبیر و سیاست‌ورزی خردمندان، در فرو نشاندن التهاب‌های پس از سقوط رضاشاه از قدرت بکوشد، ثبات و تعادل سیاسی و اجتماعی را در کشور مستقر سازد، به تالیف قلوب و مرهم نهادن به زخم‌های کاری دور رضاشاه بپردازد و در حدامکان در آزادسازی جامعه دردکشیده ایران بکوشد. براین اساس، فروغی طرح عفو عمومی زندانیان سیاسی را در دستور کار دولت قرار داد، به شاه جوان آموخت که از فرزندان و بازماندگان افرادی که به دستور رضاشاه کشته شده بودند، دلجویی کند. از میان آنان می‌توان از فرزندان نصرت‌الدوله، مهرپور و منوچهر و هوشنگ و ایران‌دخت (فرزندان تیمورتاش) سهراب (فرزند سردار اسعد) محمدحسین و ناصر و خسرو (فرزندان صولت‌الدوله)، بازماندگان سیدحسن مدرس، عبدالحسین دیبا، محمدولی اسدی، اقبال‌السلطنه ماکویی و خاندان‌های بختیاری نام برد. کار دیگر فروغی آن بود که به تقی‌زاده، حکیم‌الملک و عدل‌الملک دادگر، تجدد، رهنما و دبیر اعظم بهرامی پیام بفرستد تا به کشور بازگردند. او از محمد مصدق و قوام‌السلطنه و موتمن‌الملک و سلیمان میرزا و ملک‌الشعرا بهار دعوت کرد که به میدان سیاست بیایند. تدبیر دیگر فروغی، تشکیل شورای مشورتی مرکب از بزرگان و رجال کشور بود که در میان آنان مغضوبین رضاشاه و به انزوا افتادگان، کم نبودند (۲۶).

به دنبال گشودن شدن در زندان‌ها، فروغی به برکناری و حبس سرپاس مختاری رئیس نظمیه تهران و راسخ رئیس بهداری رضایت نشان داد که به دستور جلال عبده دادستان دیوان کیفر انجام یافت. وعده تشکیل محاکمات بزرگ برای رسیدگی به پرونده‌های مجرمان دوره خودکامگی داده شد و مردم توانستند هزاران عرضحال و اعلام جرم به وزارت دادگستری تسلیم کنند. چند روزنامه آزاد نیز شروع به کار کردند. فروغی چند روز پس از آغاز پادشاهی محمدرضا، بزرگان کشور را به نشستی با شاه دعوت کرد. در این نشست، موتمن‌الملک، وثوق‌الدوله، مخبرالسلطنه، منصورالملک، بهاء‌الملک، نصرالملک، محتشم‌السلطنه، محمد مصدق، مستشارالدوله و قوام‌السلطنه حضور داشتند. آنان همصدا با یکدیگر زبان به انتقاد از مظالم دوران رضاشاه گشودند. قوام شاه را «پسر جان» خطاب کرد و به نصیحت او پرداخت. مصدق در مورد چگونگی زیاده‌خواهی‌های انگلستان و شوروی - دو کشور اشغالگر ایران - سخن راند. (۲۷)

۶. سیاست خارجی رضاشاه در همسویی با آلمان نازی از یک طرف و تعلق در برابر اولتیماتم‌های مکرر متفقین در اخراج آلمانی‌ها از ایران از سوی دیگر، سرانجام کار را به اشغال کشور توسط ارتش‌های انگلستان و شوروی کشانید. اشغال نظامی ایران، دوران بسیار سختی را برای ایرانیان رقم زده بود. کشور در ورطه بحران فروغلتیده بود و مردم به نان شب محتاج بودند و حتی دولتیان حق رفت و آمد و سفر آزادانه در خاک ایران نداشتند. فروغی به عنوان سیاستمداری واقع‌گرا و باتدبیر، کوشید حضور غیرقانونی و لجام‌گسیخته اشغالگران را در چارچوب تعهداتی قانونی محدود کند. براین اساس، پیمان سه جانبه میان ایران، انگلستان و شوروی را به امضای طرفین رسانید. بر پایه این پیمان، مقرر گردید در برابر همکاری‌های ایران با متفقین در طول جنگ، دو دولت یادشده از سویی استقلال و تمامیت ارضی ایران را تضمین کنند، از سوی دیگر، متعهد

شوند شش ماه پس از پایان جنگ جهانی دوم، نیروهای نظامی خود را از ایران خارج سازند. گفتنی است که وقتی فروغی در حال دفاع از این پیمان در جلسه پنجم بهمن‌ماه ۱۳۲۰ در مجلس شورای ملی بود، یکی از تماشاچیان سنگی به سوی او پرتاب کرد که اصابت نکرد؛ سپس به سوی جایگاه هجوم آورد که قصد جان فروغی کند، اما نمایندگان مانع شدند. فروغی در همان نشست گفت: «جمله معترضه‌ای کلام مرا قطع کرد که جای تاسف است ولی جای تعجب نیست.» هرچند مجلس شورای ملی با اکثریت قاطع (۸۰ رای موافق از ۹۳ نفر نمایندگان حاضر در جلسه) پیمان سه‌جانبه را تصویب کرد، اما حملات و فشارهای گسترده شماری از نمایندگان مجلس و مطبوعات به فروغی چنان کوبنده و فرساینده بود که او را نسبت به ادامه کار به تردید واداشت و در فکر کناره‌گیری از قدرت افتاد. (۲۸)

چنان‌که گذشت، گرانیگاه سیاست‌ورزی فروغی «واقع‌گرایی سیاسی» بود. او به عنوان سیاستمدار موسس دوران آغازین نوسازی ایران، می‌کوشید با شناخت ظرفیت‌ها و تنگناها، در زمان مناسب، بهترین و ممکن‌ترین تصمیم‌ها را برای حفظ ایران و توسعه و آبادانی آن اتخاذ کند و به اجرا درآورد.

دیدیم که بنیان‌های دولت مدرن (البته نه در وجه مدرنیسم، بلکه در وجه نوسازی) توسط او و هم‌اندیشانش نهاده شد. (۲۹) او در ادامه کار خود، به درستی اولویت را به حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران داد که با دستاویز قرارداد ۱۹۱۹ در خطر تجزیه از سوی انگلیسی‌ها بود. سیاست او سیاست ستیز و دشمنی با کشورها نبود. او در عین رفتن به مصاف شیر درنده استعمار در کنفرانس ورسای و خنثی کردن طرح تقسیم ایران، به دولتمردان ایران اندرز می‌دهد که به جای دشمنی با انگلستان، بکوشند از رابطه با این دولت برای کشور سود ببرند. فروغی در واقعه گوهرشاد موضع مستقل انسانی و حقوق بشری خود را با عدم تایید کشتار مردم نشان داد، هرچند بهای سنگینی در برابر آن پرداخت. او اموال و املاکی را که رضاشاه به زور غصب کرده بود، با تدبیری مثال‌زدنی، از شاه در حال فرار بازپس گرفت و به صاحبان اصلی آن برگردانید. با سقوط رضاشاه، خلاء قدرت در کشور اشغال شده، خطر آشوب داخلی و تجزیه سرزمینی را به میان آورد. فروغی کوشید با اعمال سیاست‌های چندوجهی، هماهنگ و متوازن، جغد خطر را از بام ایران دور کند و به تثبیت یکپارچگی و امنیت ملی بپردازد. پیمان سه‌جانبه میان ایران، انگلستان و شوروی، حضور غیرقانونی ارتش‌های اشغالگر را در چارچوب تعهدات قانونی محدود کرد تا استقلال و تمامیت ارضی ایران را به رسمیت بشناسند و با اتمام جنگ، خاک ایران را ترک کنند.

تحلیل و نقد خطابه تاجگذاری رضاشاه

متن خطابه فروغی به قلم او در مراسم تاجگذاری رضاشاه در پنج صفحه به چاپ رسیده است. این خطابه روز چهارم اردیبهشت سال ۱۳۰۵ در کاخ گلستان ایراد گردید. برای برگزاری مراسم تاجگذاری تدارک بسیار دیده شده بود. تیمورتاش وزیر دربار با بهره‌گیری از پیشنهادهای دو سه تن از شاهزاده خانم‌های فرنگ‌دیده قاجاری و همچنین مادر زن سر پرسی لورن، وزیر مختار انگلیس در تهران، - که در لندن مجالس درباری بریتانیا را صحنه‌آرایی می‌کرد و با هواپیما به تهران فراخوانده شده بود- برای برگزاری این مراسم سنگ تمام گذاشت. در کنار رجال و دولتیان، شش تن از علمای طراز اول شهرستان‌ها نیز به مراسم تاجگذاری دعوت شده بودند که حاج آقا نورالله از اصفهان، آقازاده فرزند آخوند ملاکاظم خراسانی از مشهد و امام جمعه خویی

از آذربایجان، نام‌آورترین آنان بودند. کوشش درباریان برای حضور یافتن شیخ عبدالکریم حائری، مرجع تقلید شیعیان و رئیس حوزه علمیه قم در مراسم، ناکام ماند. رضاشاه مانع شد که امام جمعه خویی - که خطبه خوانده بود - به رسم شاهان قاجار، تاج را بر سر او بگذارد. او تاج را از تیمورتاش گرفت و خود بر سر نهاد (۳۰)

متن خطابه فروغی در طول دهه‌های گذشته دستاویز حملات زیادی به او شده است. (۳۱) فروغی در آن خطابه چه گفته بود که سیل انتقادات و دشنام‌ها بر سر او باریدن گرفت؟ آیا فروغی با نوشتن این متن در پی تقرب هرچه بیشتر به دربار پهلوی بود یا اندیشه‌های دیگری در سر داشت؟ آیا می‌خواست گوی تملق و چاپلوسی را از رقیبان درباری برباید تا در دولت ابد مدت رضاشاه پهلوی در ناز و نعمت و در کنار املاک و اموال بسیار، روزگار خود را به خوشی و شادخواری بگذرانند؟ و سرانجام، آیا در یک کلام، فروغی در این خطابه در اندیشه ایران بود و یا در سر اغراض شخصی می‌پخت و یا در دل نرد عاشقی با پهلوی می‌باخت؟ خطابه فروغی با نثری فاخر و با فصاحت و بلاغت تحریر شده و جملات آهنگین آن می‌نمایند که ریشه در سنت ادبیات پیشرو پارسی دارد. عباراتی مانند: «دست همت از آستین غیرت درآورد و وسایل قدرت و دولت و سعادت ملت را از سرحد عدم به اقلیم وجود ساییده به مدارج عالیه ارتقاء داد» (۳۲) و یا: «در گشودن ابواب خیر بر روی این ملت، در مدتی قلیل راهی طویل پیموده...» (۳۳) شواهدی بر این مدعاست. فروغی خطابه خود را با شعر آغاز می‌کند و با شعر به پایان می‌برد. شعرها از فردوسی است. در شعر نخست - که در نعت خداوند یگانه است - فروغی یادآور می‌شود که «جهان دار» داور داوران است و بر همه چیز برتر دارد:

نخستین سخن چون گشایش کنم

جهان آفرین را ستایش کنم

جهان دار بر داوران برتر است

زهر برتری جاودان برتر است.

فروغی سپس شمه ای از تاریخ ایران، از آغاز تا دوران صفویه، در کمال ایجاز تصویر می‌کند، بدون آنکه نامی از سلسله قاجاریه ببرد: شهریاران بزرگ ایران از جمشید و فریدون گرفته تا کوروش و داریوش، «از دیرزمانی آوازه این سرزمین را در دنیا به نیکی بلند نموده و قوم ایرانی را به مدارج عالیه مجد و شرف رسانیده‌اند.» (۳۴) او سپس از «رشادت و شهامت ایرانیان» و اینکه «آثار حیرت‌انگیزی مانند عمارت تخت‌جمشید و نقوش بیستون از خود باقی گذاشتند و مزایای جهانگیری و جهانداری را در وجود خود جمع نموده‌اند.» (۳۵) سخن می‌راند.

فروغی بدین‌سان به رضاشاه و بزرگان کشور گوشزد می‌کند که به تاریخ ایران وقوف دارد و جایگاه شهریاران ایرانی را می‌شناسد و آگاه است که هر یک - و از جمله رضاشاه - در چه مرتبه‌ای قرار دارند. او این پیام را می‌رساند که شهریاران پیشین ایران، نام این سرزمین را به نیکی در جهان بلندآوازه کرده‌اند و جایگاه آنرا به مرتبه‌ای رسانیده‌اند که حتی دشمنان به بزرگی و شکوه آن گواهی داده‌اند. این همه، تذکری به شاه جدید است که دریابد در چه مقام خطیری جلوس می‌کند.

فروغی در ادامه خطابه، از فراز و فرود وضع کشورها و ملت‌ها همانند فراز و نشیب اوضاع طبیعت یاد می‌کند که جز «حکمت بالغه خداوند جلت قدرته» نیست. وضع ایران نیز از این قاعده کلی مستثنی نیست. ما همیشه از فضل الهی برخوردار بوده‌ایم و «اگر وقتی به حکمت دری را بسته، پس از چندی به رحمت در دیگری گشوده، و در طی ادوار قصیر یا طویل، از پستی و انحطاط، رادمردان سترگ به وجود آورده است که دوره سربلندی و سعادت را برای اهل این سرزمین تجدید نموده‌اند.» (۳۶)

فقره‌های بعدی خطابه، پند و اندرز به پادشاه و مقید کردن کردار او در چارچوب خرد و اخلاق است. پیداست که فروغی با خاستگاه اجتماعی، خلیقات، روانشناسی و به ویژه خوی تند و خش رضا شاه پهلوی به خوبی آشناست. او اکنون می‌رود که پادشاه ایران شود. درحالی‌که بدون تردید، با تکیه به همت و پایمردی ایرانیان در جنبش مشروطه‌خواهی به این مقام دست می‌یابد. ایران، قانون اساسی، مجلس شورای ملی، دستگاه قضا و دولت خود را از مشروطه دارد. این مشروطه بود که قدرت مطلق و بی‌حد و حصر شاه را به حدود قانون مقید کرد و حاکمیت را از آن مردم دانست و طومار خودکامگی و استبداد مطلق را درهم پیچید و مقرر داشت که شاه نه فوق قانون است و نه برابر آن. شاه باید در چارچوب قانون اساسی «سلطنت» کند و «حکومت» را به نمایندگان برگزیده ملت واگذارد. (۳۷)

فروغی بیش از نیمی از خطابه خویش را به ترسیم دشواری مسوولیت‌ها و وظایف رضاشاه اختصاص می‌دهد تا از همان مراسم تاجگذاری به پادشاه ایران درس کشورداری و مردم‌داری بدهد. نمونه‌های زیر در این ارتباط قابل تامل و دقت است. فروغی در این موارد، به طور مستقیم شاه را مورد خطاب قرار می‌دهد:

۱. فروغی به رضاشاه می‌گوید: «ملت ایران می‌داند که امروز پادشاهی پاک‌زاد و ایرانی‌نژاد دارد که غمخوار او است و مقام سلطنت را برای هوای نفس و عیش و کامرانی خویش احراز ننموده، بلکه در ازای زحمات و مجاهدت فوق‌العاده‌اش در راه احیای ملک و دولت و برای تکمیل اجرای نیات مقدسه خود در فراهم ساختن اسباب آسایش ابناء نوع و آبادی این مرز و بوم دریافته است. (۳۸)» گزاره‌های یادشده از نظر زبانشناسی همگی توصیفی‌اند، اما گاه گزاره‌های توصیفی واجد دونمایه تجویزی است، بدون اینکه ساختار زبانی جملات به شکل تجویزی باشد. وقتی رئیسی به کارمند خود می‌گوید به اتاق خود می‌روی و گزارشی در مورد رشوه‌خواری در اداره تهیه می‌کنی، مدلول سخن او تجویزی و انشایی است، نه توصیفی. یعنی: باید به اتاق کار خود بروی و گزارش رشوه‌خواری در اداره را تهیه کنی. فروغی می‌خواهد به شاه بیاموزد که پادشاهی را دستاویز هوای نفس و شادخواری نسازد و بداند که دغدغه مردم ایران، آبادانی این مرز و بوم و آسایش ملت ایران است.

۲. فروغی بار دیگر خواسته‌های ملت را با زبانی نرم و ملایم اما جهت‌دار و تاثیرگذار به رضاشاه گوشزد می‌کند: «ملت ایران می‌داند که [...] آن ضمیر منیرانی از خیال رعیت آسوده نیست و دائماً در فکر بهبود احوال آنان است، و اگر هر آینه به واسطه موانع طبیعی با فقدان وسایل و اسباب، در انجام منظور همایونی راجع به اصلاح امور مملکتی اندک تاخیر و تانی حاصل شود، خاطر مقدس مکرر و قلب مبارک متالم می‌گردد.» (۳۹) آیا بهتر از این می‌توان از ظرفیت‌های زبانی برای انتقال پیام سیاسی بهره گرفت؟ در این فقره، شکل و معنا در ساختار زبان ادیبانه فارسی به اوج خود رسیده است. فروغی به شاه القاء می‌کند که باید همواره در اندیشه بهبود احوال مردم ایران باشد، باید به اصلاح امور کشور اهتمام ورزد و در این کارها -

که از وظایف اصلی اوست - تاخیر نوزد، هرچند این تاخیر و کندی به علت موانع و کمبودهای موجود باشد. پیداست که پیام‌های فروغی، گفتمان قدرت مردم ایران است با شاهی که ترکیب قدرت ملی و مجموعه تاثیرگذاری‌های دولت‌های بزرگ اروپایی، او را به تخت‌طاووس نشانده است.

۳. فروغی آنجا که در خطابه از رضاشاه می‌خواهد که «سرمشق» مردم ایران باشد، به واقع کار را بر او سخت می‌کند. او می‌گوید: «ملت ایران می‌بیند که امروز به فیض وجود شاهنشاهی فایق شده که رفتار و گفتارش برای هر فردی از افراد و هر جمعیتی از جماعات باید سرمشق واقع شود، و اگر طریق الناس علی دین ملوک بيماید، همانا به سرمنزل سعادت و شرافت خواهد رسید.» (۴۸) او در این فقره تصریح می‌کند که شاه «باید» رفتار و گفتارش برای هر فرد و جمعیتی سرمشق قرار گیرد تا مردم که از راه و رسم شاهان پیروی می‌کنند، به سعادت و شرافت دست یابند. به باور من، فروغی این مرزکشی‌ها را در اطراف رضاشاه با آگاهی تمام به انجام رسانده، زیرا او به خوبی از میزان فهم، احساس، تعقل، خویشتن‌داری و دوران‌دیشی رضاشاه خبر دارد. او گرچه می‌داند که نمی‌تواند مس وجود رضاشاه را در کوره دانش، تجربه، خردورزی و اخلاق به زر تبدیل کند، اما امیدوار است که این مس سرخ، لایه‌ای هرچند نازک از زر تدبیر و سیاست‌ورزی حکیمانه به خود بگیرد. این است که می‌کوشد به شاه بفهماند که تو باید در رفتار و رفتار، سرمشق و نمونه مردم باشی، زیرا به مصداق الناس علی دین ملوکهم، مردم به راهی می‌روند که رفتار و رفتار تو مسیر آن را تعیین می‌کند.

۴. فروغی با فساد مالی و اداری در ایران به خوبی آشناست. او می‌داند که دربار همواره در درازنای تاریخ ایران، گرانیگاه تمرکز قدرت و از این‌رو تمرکز فساد و محور گردآمدن افراد فرصت‌طلب، سودجو، بی‌هنر پرمدعا و هرزه درآ بوده است. پس عجب نیست که رضاشاه را از این خطر زنده‌بار دهد. او در بخش پایانی خطابه می‌نویسد: «ملت ایران باید بداند و البته خواهد دانست که امروز تقرب به حضرت سلطنت به وسیله تایید هواهای نفسانی و استرضای جنبه ضعف بشری سلطان و تشبثات گوناگون و توسل به مقامات غیر مقتضیه میسر نخواهد شد.» (۴۱) فروغی با این بیان، می‌خواهد میان پادشاه و مقربین فرصت‌طلب مرزبندی کند و بر این نکته بنیادین تاکید بگذارد که دستگاه سلطنت نباید مامن افرادی باشد که در پی ارضای هواها و هوس‌های بشری شاه هستند و یا می‌کوشند به لطایف‌الحیل، خود را به قدرت پادشاه بیاویزند. راه درست و «یگانه راه نیل به آن مقصد عالی، احراز مقامات رفیعه هنر و کمال و ابراز لیاقت و کفایت و حسن‌نیت و درایت در خدمتگذاری این آب و خاک است. خادم محترم و عزیز و خائن خوار و خفیف خواهد بود.» (۴۲) پس ملاک دولتمردی و خدمتگذاری، برخورداری افراد از دانش و تربیت و لیاقت و کفایت و پاک‌نهادی و درایت است، نه جا خوش کردن بی‌هنران، بی‌کفایتان، نالایقان و بی‌تدبیران در کرسی‌های قدرت. فروغی سپس می‌افزاید که پادشاه «افراد ملت و چاکران درگاه را نیز در شاهراه صحت و استقامت هدایت خواهند نمود.» (۴۳) این نیز قید دیگری است که فروغی در برابر رضاشاه می‌گذارد که او باید «شاهراه صحت و استقامت» را به درباریان و دولتمردان بنماید. صحت و استقامت، دوری گزیدن از فساد از هر لون آن است و پایداری در خدمت به عنوان خادم و فاصله‌گرفتن از خیانت به عنوان خائن - که اولی محترم و گرامی است و دومی، خوار و خفیف. افزون بر این‌ها، شاه باید ابتدا خود شاهراه صحت و استقامت را بشناسد تا بتواند آنرا به کارگزاران خود بنماید.

واپسین کلمات فروغی در این خطابه تاریخی، طلب انصاف از همگان است که او در این متن، «سخن بیهوده و گزاف» نگفته است. فروغی در پایان، در قالب کلمات فردوسی «از روی دل و جان زبان به دعا» می‌گشاید: او از خداوند طلب می‌کند که پادشاه از بدی دور بماند، دلش سرشار از عدل و داد باشد، خداوند او را یاری کند و بتواند دل زبردستان را شکار خود سازد. (۴۴)

چنان‌که دیدم، فروغی در خطابه‌ای که به مناسبت تاجگذاری رضاشاه ایراد می‌کند، به سبک سیاست‌نامه‌نویسانی هم‌چون خواجه‌نظام‌الملک و امام محمد غزالی، می‌کوشد شاه را به مدار اخلاق، خردورزی، مردم‌دوستی و خدمت به سرزمین ایران نزدیک سازد. از این‌رو است که به شاه اندرز می‌دهد که هوای نفس و خودمحوری را فرو گذارد و در خدمت به مردم و آبادانی کشور اندیشه کند، کانون مرکزی فکر و عمل خویش را بهبود وضع مردم قرار دهد و سرمشق درستی و راستی باشد تا مردم نیز راه درست را در زندگی بیمایند. سرانجام فروغی به موضوع فساد در ایران انگشت می‌گذارد که متأسفانه پیشینه‌ای دراز و تاریک در تاریخ این سرزمین داشته و دارد. او به رضاشاه می‌آموزد که قدرت سیاسی را از افراد فاسد، نالایق، بی‌کفایت و فرصت‌طلب دور سازد و در برابر، افراد صالح، لایق، باکفایت و خدمتگذار را بر صدر بنشاند.

خطابه فروغی دارای سه لایه متمایز است. نخست، به سبک ادبیات فاخر پارسی نوشته شده و ریشه در فرهنگ و اندیشه ایرانی - اسلامی دارد. دوم، در شکل و سطح، متنی مناسب برای برگزاری مراسمی رسمی و حکومتی است که شاه در آن تاجگذاری می‌کند. سوم، در عمق و معنا، دربرگیرنده درس‌ها، اندرزها، تذکارها، هشدارها و توصیه‌هایی مشفقانه به فردی است که به مسند پادشاهی تکیه می‌زند، اما از دانش، دوراندیشی، اندیشه و تدبیر سیاسی، بهره‌ای بسیار اندک دارد. کار باارزش فروغی در این میان، سیاست‌ورزی مدبرانه و دوراندیشانه در قلمرو ممکن و در حد ظرفیت و بضاعت پادشاه است.

ارزیابی پایانی

محمدعلی فروغی، دانش‌آموخته تاریخ، فلسفه و ادبیات و مسلط به زبان‌های زنده جهان، که از جوانی به استادی مدرسه علوم سیاسی و تصدی کارهای دیوانی رسیده بود، نمی‌توانست در سیاست‌ورزی به مکتبی جز سیاست واقع‌گرا (Realpolitik) تعلق خاطر نشان دهد و بدون درک مقدرات و محدودیت‌های عرصه سیاست در روزگار خود، گام در این میدان بگذارد. او از سویی سیاستمداری مؤسس در دوران گذار قدرت سیاسی ایران از استبداد مطلق به پادشاهی مشروطه بود که به «نوسازی» ایران انجامید؛ از سوی دیگر، سیاستمدار دوران بحران بود، زیرا در فضای توفان‌زده دو جنگ جهانی اول و دوم، با سقوط خاندان قاجار و برآمدن سلسله پهلوی به نخست‌وزیر رسید، و بار دیگر با سقوط رضاشاه و به قدرت رسیدن محمدرضا پهلوی، در این مقام قرار گرفت. او در سه دوره نخست‌وزیری، کوشید ایران اشغال شده و ضربه‌پذیر به واسطه خلأ قدرت سیاسی را سرپا نگاه دارد و از تجزیه کشور و فروافتادن آن در هاویه هرج و مرج و وابستگی جلوگیری کند.

شخصیت فروغی، برآیند درک روشمند دانش نظری و همچنین تجربه حکومت‌داری به صورت پله‌پله و تدریجی بود. او از فرهنگ و ادبیات فارسی درس وارستگی، آزادگی و انسان‌دوستی آموخته بود و از تاریخ و تجربه‌های مستقیم در دنیای روزگار خود، مهارت مثال‌زدنی در سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری و بهره‌جویی

حداکثری از فرصت‌ها. او در دوران زمامداری خود میان دو هدف بنیادین در نوسان بود: از سویی دغدغه حفظ یکپارچگی و استقلال ایران را در سر داشت؛ از سوی دیگر، در اندیشه نوسازی کشور بود. مدعای من در آغاز مقاله این بود که هدف فروغی از ورود به عرصه سیاست ایران، حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشور، مدیریت بحران‌های سیاسی داخلی و خارجی مربوط به ایران و گام نهادن در مسیر نوسازی کشور بود. در این نوشتار نشان داده شد که فروغی با مسوولیت‌شناسی آگاهانه، با همه وجود و استعداد در اندیشه خدمت به ایران بود و نه نزدیک شدن به کانون قدرت سیاسی، از سر شیفتگی به خاندان پهلوی و یا به دنبال ریاست‌طلبی، زراندوزی و ارضای حسن خودخواهی و شهرت‌طلبی. فکر می‌کنم مقاله حاضر تا حدی نشان داده باشد که فروغی فرزند ایران و سیاستمدار خدوم ایران بود، اما اکنون در واپسین بخش این مقاله، فهرست‌وار دلایل خود را در آزمودن و پشتیبانی از این فرضیه می‌نویسم:

۱. در آثار به جا مانده از فروغی - که در چند جلد انتشار یافته - واژگان ایران، تاریخ ایران، فرهنگ ایران، ادبیات ایران و مردم ایران، بیش از همه تکرار شده است. کارهای فکری فروغی، از مقدمه‌هایی که به دیوان شاعران بزرگ ایران نوشته، تا آنچه از زبان‌های خارجی در تاریخ و فلسفه به فارسی ترجمه کرده، تا مقالات و گزارش‌های دولتی، همه و همه حول محور ایران و ایرانیان و اعتلای کشور و مردم فراهم آمده است.

۲. فروغی سیاستمدار گریزپای عرصه سیاست ایران بود. چنان‌که دیدیم، او در آوردگاه سیاست آنگاه که خطرات داخلی و خارجی کشور و ملت را فرا می‌گرفت، وارد سیاست می‌شد تا کارهایی بنیادین انجام دهد، مانند پر کردن خلأ قدرت و سامان دادن به خروج نیروهای اشغالگر از میهن و دست زدن به اصلاحات ساختاری و اهتمام به نوسازی در جهت، پایه‌گذاری دولت مدرن. با رفع و یا فروکش کردن شرایط اضطراری و یا هنگامی که در روند گفتمان سیاسی با شاه و دربار بر سر مسائل بنیادین تن به مصالحه و سازش نمی‌داد، عطای قدرت را به لقایش می‌بخشید و خود صحنه سیاست را ترک می‌کرد، و یا او را عزل می‌کردند و در خانه به انزوا می‌کشاندند. فروغی در واقع سیاستمدار دوران بحران بود. پیش از این، در مقاله‌ای کوشیده‌ام نشان بدهم که فروغی، قوام و مصدق، سه سیاستمدار بزرگ و توانمند دوران بحران در ایران بوده‌اند که پس از آنان، بدیلی برایشان در عرصه سیاسی ایران سراغ ندارم. (۴۵) فروغی از آن دسته از سیاستمداران بزرگ ایران بود که به درستی دریافته بود حکومت‌ها و رژیم‌ها می‌آیند و می‌روند. آنچه دیرپا است و برجا می‌ماند و می‌باید اولویت و اهمیت حیاتی آن را دریافت و در حفظ آن با جان و دل کوشید و تن به هیچ‌گونه سازش و معامله‌ای نداد، سه چیز است: مردم ایران، سرزمین ایران، و فرهنگ، دین و اخلاق ایرانی.

۳. فروغی از دو ویژگی بنیادین سیاستمداران بزرگ، یعنی توانایی «خطر کردن» و «مصالحه کردن» به خوبی برخوردار بود. او از آن دسته سیاست‌پیشگانی نبود که به هر قیمت و حتی با پذیرش هرگونه خفتی به کار خود ادامه می‌دهند و به هر رشته‌ای چنگ می‌زنند و هر حقارتی را پذیرا می‌شوند و هر اندازه که لازم باشد رشوه می‌دهند تا در قدرت و مسند باقی بمانند؛ مگر اینکه ستاره اقبال آنان افول کند و به ضرب و زور از کرسی قدرت به زیر کشیده شوند. دیدیم که فروغی در مواردی با استقامت و پافشاری بر سر اصول خود، قدرت را رها می‌کرد و در عرصه‌هایی، با پیچیدگی سیاسی و درایت، رشته‌های گسیخته را به هم گره می‌زد و در شرایط بسیار دشوار و زیر فشارهای خردکننده سیاسی و روانی، برای خدمت به ایران و سامان دادن به

قدرت سیاسی تن به مصالحه می‌داد تا ارکان نظم و ثبات کشور از آسیب‌ها ایمن بماند. آموزه فروغی، کسب و حفظ وجاهت ملی به قیمت چشم فرو بستن به امنیت و منافع ملی ایران - که متاسفانه در تاریخ این کشور، سکه قلب و رایج بازار سیاست است - نبود.

۴. فروغی، دانش، اندیشه و تجربه خود را که با اراده‌ای محکم و تلاش‌هایی خستگی‌ناپذیر فراهم آورده بود، همه را یکجا به پای ایران و مردم ایران ریخت. او زندگی ساده‌ای داشت، به ثروت بی‌اعتنا بود، فزون طلب نبود، در بانک‌ها - چه در داخل و چه در خارج کشور - حساب نداشت، از امتیازات قانونی - مانند تامین هزینه تحصیل فرزندانش در اروپا - استفاده نمی‌کرد، از کسی بد نمی‌گفت، بدگویی‌های مدعیان را بی‌پاسخ می‌گذاشت، در خطابه و سخنوری، مهارت زیادی داشت، همانگونه که در نثرنویسی از نمونه‌های برجسته دوران معاصر ایران است. یکبار که نطقی در مجلس ایران کرد، سیدحسن مدرس به خط خود در یادداشتی آورد: «دهانت را می‌بوسم.» فروغی در فضل و عقل و نکته‌سنجی و حسن تشخیص، سرآمد و شاخص بود، و ویژگی خاص او آن بود که آنچه را آموخته بود، می‌توانست با مهارت زیادی به کار گیرد. این صفات را نزدیکان فروغی درباره او گفته‌اند و نوشته‌اند. چنین شخصیتی، بزرگ‌تر و آزاده‌تر از آن بود که در شمار درباریان فرصت‌طلب و سازشکار قرار گیرد. (۴۶)

فروغی به معنای دقیق کلمه سیاستمداری در طراز جهانی بود، زیرا هم کشور خود را به خوبی می‌شناخت و در آن به تدبیر و پختگی سیاسی حکومت می‌کرد و هم جهان روزگار خود و مقتضیات آن را به درستی درک می‌کرد. او در مذاکره با سران کشورهای بزرگ و قدرتمند جهان، نشان داد که بسیار چیره‌دست و با تدبیر است. به باور من، فروغی در هر کشوری به قدرت می‌رسید، سرآمد دولتمردان آن کشور می‌شد و اگر مرتبه او بالاتر از حدی که در ایران داشت صعود نمی‌کرد، از جایگاه نخست‌وزیری در ایران فروتر نمی‌رفت. به یاد آوریم که فروغی به ریاست جامعه ملل انتخاب شد. جامعه ملل در آن روزگار در جایگاهی قرار داشت که سازمان ملل متحد در جهان امروز قرار دارد. اگر هیچ دلیلی مبنی بر سیاستمداری فروغی در طراز جهانی در اختیار نداشتیم، رسیدن به مقام ریاست جامعه ملل کافی است که او را سیاستمداری جهانی بنامیم. فروغی با تمایل جهانی، یعنی با رای کشورهای عضو جامعه ملل به ریاست این نهاد بین‌المللی رسید. امروز، دبیرکل‌های سازمان ملل متحد از اوتانت تا خاوریر پرز دکوئیاری و کوفی عنان، همگی شخصیت‌هایی در تراز جهانی هستند.

این مقاله در صدد آزمودن این مدعا بود که فروغی با هدف خدمت به ایران وارد عرصه سیاست شد. بنابراین، به کاستی‌های کار فروغی در عرصه اندیشه‌ورزی و سیاست‌ورزی پرداخت. این نپرداختن به هیچ‌وجه به معنی بی‌عیب دانستن کارنامه فکری و عملی فروغی نیست. چنین کار خطیری، مجال دیگری می‌طلبد.

فروغی را خیلی‌ها دوست نمی‌داشتند و دوست نمی‌دارند. این اشخاص شامل پهلوی اول و دوم و شماری از دولتمردان ایران می‌شوند. در کنار اینان، می‌باید از بعضی مورخان و دانشمندان نیز یاد کرد. اما به باور من، عمده مخالفت‌های ستیزه‌جویانه با فروغی به خاطر آن بود که او از نظر اندیشه، دین، اخلاق و فرهنگ فرد سالمی بود. بوده‌اند و هستند اشخاصی که به مانند «بلوتوس کبیر» از آدم‌های سالم بدشان می‌آید. کار زیادی نیز برای رفع این مشکل نمی‌توان کرد. انسان خوب و سالم همیشه دشمن داشته، دارد و خواهد داشت. افراد با حسن‌نیتی نیز بوده‌اند و هستند که به علت ناتوانی در فهم و تحلیل گفتار و رفتار

سیاستمداران بزرگ - که لاجرم با پیچیدگی‌هایی همراه است - دچار بدفهمی و سوء تفاهم شده‌اند و زبان به درشتی علیه آنان گشوده‌اند. می‌ماند حسادت و تنگ‌چشمی افراد بی‌هنری که ناتوانی‌ها و حقارت‌های خود را در ضربه‌زدن به مردان بزرگ و ترور شخصیت آنان در پس دیوار تاریکی جست‌وجو می‌کنند. آنان که با شناخت فروغی به ابعاد وجودی و ژرفای دانش و توانمندی‌های او راه یابند، می‌توانند از او درس انسان‌گرایی، ایران‌دوستی، اخلاق و کشورداری بیاموزند.

پی‌نوشت‌ها

۱. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، *تاریخ روابط خارجی ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۴، چاپ دهم، صص ۵۹ - ۳۵۸.
۲. مسعود بهنود، از *سیدضیاء تا بختیار*، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۷، چاپ هفتم، ص ۱۷۷.
۳. محمود طلوعی، *بازیگران عصر پهلوی، از فروغی تا فردوست*، تهران، نشر علم، ۱۳۷۴، جلد اول، چاپ سوم، صص ۳۷ - ۳۶.
۴. همان، صص ۴۳ - ۴۱.
۵. محمدعلی فروغی، «استقلال فرهنگی ملت‌های، مقالات فروغی»، تهران، انتشارات یغما، ۱۳۵۵، جلد دوم، صص ۵۶ - ۵۵.
۶. همان، ص ۵۸.
۷. طلوعی، پیشین، ص ۲۸.
۸. همان، صص ۲۹ - ۲۸.
۹. همان، ص ۲۹.
۱۰. فروغی، پیشین، «گزارش در مجمع اتفاق ملل (سال ۱۳۰۸)»، ص ۱۴.
۱۱. فروغی، پیشین، «جواب فروغی به مطبوعات انگلیس»، ص ۲۵.
۱۲. فروغی، پیشین، «تاثیر رفتار شاه در تربیت ایرانی»، ص ۶۵.
۱۳. همان، صص ۶۳ - ۶۲.
۱۴. همان، ص ۶۳.
۱۵. همان، ص ۶۴.
۱۶. همان، صص ۶۵ - ۶۴.
۱۷. فروغی، «ایران را چرا باید دوست داشت؟»، *یادنامه مدی از پاریسیان هند*، بمبئی، ۱۹۳۰، صص ۲۴۴-۲۵۱، به نقل از *ایران نامه*، سال بیستم، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۰، ص ۹۹.
۱۸. فروغی، پیشین، صص ۹۹-۱۰۰.
۱۹. بهنود، پیشین، ص ۸۳.
۲۰. طلوعی، پیشین، ص ۲۰.
۲۱. همان.
۲۲. همان، ص ۲۱.
۲۳. همان.
۲۴. بهنود، پیشین، صص ۳۲ - ۱۳۱.
۲۵. همان، صص ۸۹ - ۱۸۸.
۲۶. همان، ص ۱۸۹.
۲۷. همان، ص ۱۹۱.
۲۸. همان، صص ۹۳ - ۱۹۲، طلوعی، پیشین، صص ۴۱ - ۴۰.
۲۹. سیدعلی محمودی، «ایران معاصر و چالش مدرنیسم، مدرنیزاسیون و دموکراسی»، *آیین گفت‌وگو*، شماره نخست، آذر و دی ۱۳۹۰.
۳۰. بهنود، پیشین، صص ۸۶ - ۸۵.
۳۱. طلوعی، پیشین، ص ۲۳.
۳۲. فروغی، پیشین، «خطابه تاجگذاری اعلیحضرت رضاشاه کبیر»، ص ۲۳۴.
۳۳. همان، ص ۲۳۳.
۳۴. همان، ص ۲۳۱.
۳۵. همان، صص ۳۲ - ۲۳۱.

۳۶. همان، صص ۳۳ - ۲۳۲.
۳۷. سیدعلی محمودی، «ارزیابی محدود اختیارات پادشاه در قانون اساسی مشروطه»، *روزنامه شرق*، شنبه ۱۵ مرداد ۱۳۹۰.
۳۸. فروغی، پیشین، ص ۲۳۴.
۳۹. همان.
۴۰. همان، صص ۳۵ - ۲۳۴.
۴۱. همان، صص ۲۳۵.
۴۲. همان.
۴۳. همان.
۴۴. همان، صص ۳۶ - ۲۳۵.
۴۵. سیدعلی محمودی، «بحران سیاسی ایران و نقش هاشمی رفسنجانی، جایگاه هاشمی رفسنجانی در میان سیاستمداران دوران بحران: محمدعلی فروغی، احمد قوام و محمد مصدق»، *روزنامه آرمان*، شنبه ۴ مهر ۱۳۸۸، شماره ۱۳۲۱.
۴۶. طلوعی، پیشین، صص ۴۸ - ۴۳.